

درون

ارتش

شاه

خسرو معتضد

نشر البرز

درون ارتش شاه

خسرو معتضد

www.KetabFarsi.com

نشر البرز
تهران، ۱۳۷۶

چاپ اول : ۱۳۷۶
شمار نسخه‌های این چاپ : ۳۰۰۰
حق چاپ برای نشر البرز محفوظ است

www.KetabFarsi.com

چاپ: چاپخانه ندا
مرکز پخش: مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات
تلفن و دورنگار: ۸۷۶۸۱۴۵، ۸۷۶۷۴۴۳، ۸۷۵۱۹۶۱
شابک: ۹۶۴-۴۴۲-۰۸۰-۲ ISBN 964-442-080-2

فهرست

کتاب اول / شورش افسران لشکر هشتم خراسان و ...

۷	پیش‌گفتار
۳۵	فصل اول: پیشینه لشکر خراسان در سالهای پیش از ۱۳۲۰
۶۵	فصل دوم: شورش صولت‌السلطنه هزاره و تشکیل مجدد لشکر خراسان
۷۹	فصل سوم: پیامدهای روحی و ذهنی حوادث شهریور ۱۳۲۰ و بازتاب آن
۹۷	فصل چهارم: حزب درباری - شاهنشاهی نهضت ملی و سربازگیریهای آن در محیط ارتش
۱۰۹	فصل پنجم: شکل‌گیری سازمان مخفی حزب توده
۳۱	فصل ششم: علل موفقیت حزب توده در تبلیغ افسران
۵۱	فصل هفتم: فکر قیام نظامی - عشایری
۸۷	فصل هشتم: اجازه شلیک و شورش
۱۱	فصل نهم: برای هر جنازه ۱۰۰۰ تومان
۳۹	فصل دهم: استنتاج و پاسخ به چند چرا
۵۷	یادداشتها، منابع، مدارک، مستندات، پانویس‌های پیش‌گفتار و فصلهای کتاب

کتاب دوم / از گنبد تا باکو، از باکو تا تبریز

۱۷	درباره این بخش از کتاب دوم
۱۹	فصل اول: انزلی (بندر پهلوی) در سال ۱۳۱۸
۳۹	فصل دوم: کامبخش و سازمان افسران
۵۷	فصل سوم: علت توجه دولت شوروی به آذربایجان و ...
۶۹	فصل چهارم: چگونه نمایشنامه بر روی صحنه آمد؟
۱۱	فصل پنجم: پس از خودمختاری آذربایجان و تأسیس ارتش قزلباش
۳۳	فصل ششم: نبرد ضد پارتیزانی

www.KetabFarsi.com

پیش‌گفتار

تشکیل یک ارتش منظم متحدالشکل، به صورتی که بتواند نمونه‌ای از یک یگان نظامی پیشرفته و با انضباط اروپایی را تداعی کند، تنها در اوایل سده نوزدهم میلادی و به وسیله عباس میرزا نایب‌السلطنه فتحعلی شاه و با کمک مستشاران فرانسوی و مدت زمانی بعد با همکاری مستشاران انگلیسی انجام گرفت.^(۱)

ضایعات و پیامدهای سنگین ناشی از نبود یک سازمان منضبط و دارای پشتوانه مالی، ذخایر، خواروبار، مخازن و مرمیات؛ عباس میرزا را در نخستین سالهای تجاوز نظامی سپاهیان مجهز و تعلیم‌دیده روسیه تزاری به فکر تأسیس یک ارتش منظم با مختصات و مشخصات نیروهای مسلح عصر خود در کشورهای اروپایی و عثمانی افکند.^(۲)

پیش از آن اتکای عمده شاه و مقامات دولتی ایران به هنگام پیش‌آمد حوادثی چون جنگ، بر ایل سالاران و نیروهای عشیره‌ای آنان بود که بسیار اتفاق می‌افتاد در دوران ضعف و انحطاط دولت حاکم، از حاضر شدن به میدان جنگ یا محل درگیری خودداری می‌کردند و غیبت آنان به قیمت بسیار سنگینی برای کشور پایان می‌یافت.^(۳) نفرات به هنگام زمستان جبهه را ترک و دسته‌جمعی به روستاها و زادگاههای خود مراجعت می‌کردند. از سررشته‌داری، تدارکات و بهداری، اثری نبود و خوانین و یا خود سپاهیان باید بیشتر هزینه‌های شخصی خود را تقبل می‌کردند.^(۴)

در نظام بود و از همین رو پیش از ترفیع به مقام صدارت، درجه و عنوان نظامی امیرنظام را داشت، گامهای سریع و بلندی برای احیای ارتش منظم ایران برداشته شد. سربازخانه‌ها و قراولخانه‌های متعدد احداث شد. اصول نظام بنیچه وضع گردید افواج متعددی تأسیس شد. ولی متأسفانه برکناری و اعدام او تقریباً همه طرحهای او را نافرجام گذاشت. (۱۱)

حوادث بعدی، جنگ دوم هرات، پیاده شدن نیروهای انگلیسی در بوشهر و سواحل و بنادر و جزایر جنوب ایران و پیشروی از خرمشهر به سوی اهواز حکایت از ناتوانی نظام ایران در رویارویی با نظام اروپایی می‌کرد. (۱۲) بخصوص که علاوه بر ضعف و ناتوانی نظام و فقدان وسایل جنگی جدید و مهمات و عناصر کاردان، نبود ستاد فرماندهی و بطورکلی بی‌اعتنایی به امر آموزش و تدارکات، به صورت دو عامل آسیب‌رسان، هرگونه فداکاری شخصی سربازی و ابتکار عمل فرماندهان واحدها را خنثی می‌کرد. (۱۳)

چندگاهی بعد واقعه دردناک پیشروی نظامیان ایران به سوی قلعه مرو روی داد. تصرف کوتاه‌مدت آن قلعه، تخلیه آن به دلیل نرسیدن عقبه و آذوقه و مهمات و اصولاً قطع ارتباط با مراکز ستادی در ایران و سرانجام عقب‌نشینی پراکنده و شکست خفت‌آمیز از ترکمنان، اساس نظام نوین ایران را که به وسیله عباس میرزا با کوشش‌های وزیر صدیق او میرزاعیسی قائم‌مقام بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام پی‌ریزی شده بود، از ریشه برکنند. (۱۴) از آن پس تا سال ۱۲۹۰ شمسی که افسران سوئدی برای تأسیس و دایر کردن ژاندارمری جدید ایران شدند، کشور در حقیقت فاقد یک ارتش واقعی بود و آنچه که وجود داشت شبیحی از یک جسم تقریباً مرده و بقایای اسکلت ساختار نظام عباس میرزا بود. (۱۵)

در طول مدتی نه چندان کوتاه از ۱۲۵۰ هـ. ق/ ۱۸۳۴ میلادی، آغاز دوران سلطنت محمدشاه قاجار تا عصر مشروطه: ۱۳۲۴ هـ. ق/ ۱۹۰۵ میلادی، گرچه پادشاهان قاجار و مشاورین آنان، اندیشه حفظ و توسعه نظام ایران را از یاد نبردند اما در عمل کمتر به پیاده کردن اندیشه خود توفیق یافتند. حضور طولانی گاسپار دروویل مستشار فرانسوی عصر ناپلئون، حتی در دوران پس از افول قدرت ناپلئون در اروپا^(۱۶) و زدوده شدن آن امپراتور از تاریخ، نقش فعال و قابل توجه مازور لیندسی (سرهنری بیتوم) افسر انگلیسی در سالهای پایانی سلطنت فتحعلی شاه قاجار و سالهای نخستین سلطنت محمدشاه، حمایت افسران انگلیسی از سلطنت محمدشاه و حرکت یگانهای توپخانه ایرانی زیر فرماندهی آنان برای سرکوب شورشهای شاهزادگان قاجار مستقر در جنوب ایران،^(۱۷) درخواست اعزام مستشاران فرانسوی در دوران سلطنت لویی فیلیپ دوارلثان پادشاه فرانسه و آمدن آنان به ایران؛ بخشی از تداوم این اندیشه‌ها را در پروسه لزوم حفظ و توسعه نظام ایران نشان می‌دهد.^(۱۸)

در دوران ناصرالدین شاه گذشته از فرانسویان، اتریشی‌ها نیز نخست به ابتکار امیرکبیر برای تدریس در دارالفنون نخستین مدرسه عالی لشگری کشورهای ایران به اران فراخوانده شدند و در ادوار بعد سلطنت آن پادشاه، نظام اتریشی که کوششی برای مدرن کردن نظام ایران بود به شکل حضور مستمر دهها تن از افسران اتریشی و تأسیس دهها گردان جدید متجلی گردید.^(۱۹)

برجسته‌ترین دولتمرد کوشا در امر نظام پس از امیرکبیر میرزا حسین خان مشیرالدوله قزوینی سپهسالار اعظم است که در دوران میانی سلطنت ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۸۸ هـ. ق) به مقام صدارت رسید و در عین حال پست وزارت جنگ و سپهسالاری (فرماندهی کل قوای مسلح) را برای خود حفظ کرد.^(۲۰)

سپهسالار به دلیل اقامت در تفلیس و اسلامبول پایتخت عثمانی اطلاعات قابل توجهی از مسائل نظامی داشت و در دوران صدارت اوست که مسأله به خدمت گرفتن افسران اتریشی برای تأسیس نظام جدید ایران مورد توجه قرار می‌گیرد.^(۲۱)

گرچه سپهسالار پس از بازگشت از اولین سفر ناصرالدین شاه از اروپا، به دلیل گاف بزرگ خود تشویق شاه به اعطای امتیاز معادن و منابع تحت الارضی ایران به بارون ژولیوس دورویتر از مقام صدارت برکنار می شود اما زمانی نمی باید که دوباره مقام سپهسالاری و وزارت جنگ به او تفویض می شود و از این دوران تا هشت سال بعد زمان مرگ نابهنگام خود، خدمت خود در امور نظامی را همچنان ادامه می دهد. (۲۲)

پس از سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا، نمادی از یگانهای قزاق روسی در ایران به صورت قزاقخانه که در ابتدا می توان آن را گارد ویژه سلطنت تصور کرد ظاهر شد. همزمان نظام اتریشی به مثابه بدنه اصلی قشون ایران بوسیله صاحب منصبان اعزامی از اتریش، بخشهای عمده از افواج ارتش را زیر پوشش قرار می دهد.

فرماندهان روسی که روابط تنگاتنگی با ستاد فرماندهی ارتش روسیه در قفقاز و در مرحله بعدی با سفارت روسیه در تهران داشتند اداره یک نیروی سواره و پیاده ورزیده موسوم به بریگاد (تیپ) قزاق اعلیحضرت شهرباری را عهده دار شدند و از طریق تصدی چنین مقام حساسی، حضور فعال سیاست و نفوذ نظامی روسیه را در دربار و دولت ایران [که در آن زمان این دو تقریباً در یکدیگر ادغام بود] به نمایش گذاردند. (۲۳)

در کنار قزاقخانه دهها فوج نظام سنتی ایران همچنان به حیات خزیده و موریانه ای و بی اثر خود ادامه می دادند که معمولاً خارجیان کنجکاوی که به ایران سفر می کردند تصاویر رقت انگیزی از ظاهر سربازان جمعی آنها را با شروح مبسوطی از بی انضباطی و فقر و فاقه و ژنده پوشی و گرسنگی و بی خانمانی شان و اینکه هر یک مشاغل علیحده ای مانند تخم مرغ فروشی، هیزم شکنی، گوشت فروشی و حمالی را به عهده دارند در سفرنامه های خود می گنجانند. (۲۴)

حضور مستشاران و مشاقان اروپایی نظیر ژنرال واگنرخان، کامپارینی ایتالیایی، بهلر (فرانسوی متخصص ابنیه و باستیونهای نظامی) به مثابه رکن انفکاک ناپذیر نظام ایران از وجه مشخصه های همیشگی حیات ارتش، از دوران صدارت عظمایی سپهسالار مشیرالدوله به بعد می باشد.

تدریجاً ارتش ایران کلیه خصایص نظامی، انضباطی و علت وجودی خود را در طی دوران بیست ساله آخر سلطنت ناصرالدین شاه از دست داد. آمار و تشکیلات روی کاغذ یعنی شروح اغراق آمیزی که نویسندگان و وقایع نگاران حقوق بگیر دولتی درباره افواج متعدد نظام، و گسترش آنها در سراسر کشور می نوشتند^(۲۴ مکرر) در برابر واقعیات تلخ و گزنده یعنی گزارشهای دقیقی که افسران و سیاحان خارجی و حتی مشاقان اروپایی نظام ایران، پیرامون وضعیت بد انضباطی، ظواهر پریشان و ژنده پوشی سپاهیان، فقر و تهیدستی آنان، خرید مناصب نظامی در قبال پرداخت رشوه های مالی و بدنی^(۲۵) و ارزش معیارهایی چون ارتباطات خانوادگی، زیبایی صورت، تقدیم هدایا برای نیل به درجات بالا تهیه می کردند رنگ می باخت. عناصر بی صلاحیت و ناشایسته ای که در ساختار اداری و مستوفیگری و ادارات دولتی نظیر تلگرافخانه، پست خانه، وزارت خارجه صاحب مقاماتی شده بودند با سوء استفاده از اغماض ویرانگر شاه به دریافت درجات و حمایل و عناوین نظامی قائل می شدند در حالی که توده های انبوه و سرگشته و بی انضباط سربازان که بقول خود پست ترین شغل جهان را داشتند، همچنان نمونه ای از یک ارتش از هم گسیخته و بی ارزش را به نمایش می گذاردند.

نایب السلطنه کامران میرزا، به رغم نوشته های مخدوش محررین و وقایع نگاران چاپلوس عصر قاجار و بازماندگان مجیزگویی و حماسه دروغین سرای قاجاری در ادوار بعد، مظهر تمام و کمال بی لیاقتی، فساد و فسادپروری و ترسوئی و بزدلی بود.

صحنه هایی چون آوردن قفس بلبل به سربازخانه و عطر و ادوکلن پاشیدن در دخمه هایی که مثلاً آسایشگاه نظامیان بود،^(۲۵ مکرر) دراز کردن و چوب کاری یا شلاق زدن صاحب منصبان ارشد و حتی امیرپنجه ها و آجودانباشی ها به هر بهانه و دستاویز از جمله شکایت آنان از نرسیدن حقوق و مواجب ماهانه^(۲۶) طناب انداختن ده سرباز که برای تشکی از عدم دریافت جیره و حقوق خود به مدت چندین ماه، در سر راه شاه اجتماع کرده و احیاناً سنگی به شیشه کالسکه ملوکانه پرتاب کرده بودند،^(۲۷) خدمت نوکری حقیرانه و مزدوری در خانه رجال و دولتمردان و خوردن از پس مانده سفره غذای آنان،

لباسهای پاره و ژنده و کلاه لهیده و چارقهای وصله‌دار نظامی، و سرانجام سر بریدن گوسفند در معابر و فروش گوشت آن به مردم، تصاویر برجسته و دلخراش نظامیگری ایران را در سالهای میانی و پایانی سلطنت ناصرالدین‌شاه و تمام دوران سلطنت پسر او مظفرالدین‌شاه، در موزه تاریخ ایران به یادگار گذارده است.^(۲۸)

طرفه آن که بسیاری از مطالبی که منتقدین طعنه‌زن خارجی در این دوران می‌گویند و می‌نویسند واقعیت دارد و براستی نظامیان افواج ایران هیچ‌گونه امیدی را در دلها بر نمی‌انگیزانند.^(۲۹) در همین دوران است که مقام و منصب نظام فروختن، به ناچیزان و فرومایگان درجات رفیع نظامی بخشیدن، اطفال شش ساله را در کسوت امیرپنجه و امیرتومان درآوردن، به لطف اغماض و کرم و لودگی طبعی ناصرالدین‌شاه و پسران او، به ویژه کامران‌میرزا نایب‌السلطنه [ملقب به امیرکبیر و دارای مقام مهم وزارت جنگ] امری عادی و متداول شد و بنیان نظام سنتی ایران را از بیخ و بن واژگون کرد.^(۳۰) علی‌رغم به خدمت گرفتن بسیاری از صاحب‌منصبان خارجی در نظام ایران مخصوصاً افسر ایتالیایی «کامپارینی» و «بهلر» فرانسوی و حضور مداوم اتریشیها، هیچ‌گونه نتایج مفید و امیدوارکننده‌ای به دست نیامد و علت عمده آن چنگ زدن عناصر نالایق و ناشایستی چون کامران‌میرزا نایب‌السلطنه در رأس مقامات نظامی کشور بود که آن مقامات را به مثابه اسباب دخل‌اندوزی و کسب و کار پنداشته، ناکسان ناآگاه را به مقامات بلند نظامی می‌گماشتند و چون کمترین اطلاعی از فنون و علوم نظامی نداشتند روزبه‌روز ارتش ایران را بیشتر روی به از هم پاشیدگی سوق می‌دادند.^(۳۱)

در قیاس با وضع پریشان و درهم‌ریخته فوجهای نظام سنتی ایران که هنگها و گردانهای اتریشی دیگر هسته اصلی آنها را شکل می‌بخشید و همگی تحت ریاست و فرماندهی نامدبرانه و آکنده از بی‌لیاقتی نایب‌السلطنه به روز سیاه نشسته بودند، قزاقخانه از وضعیت تقریباً رضایت‌بخش خاصی برخوردار بود، این وضعیت رضایت‌بخش که البته دستاوردهای مثبت آن به هیچ‌وجه متوجه منافع ملی ایران نبود و تنها حاکمیت خاندان سلطنتی مورد حمایت روسیه را تداوم می‌بخشید، تفوق شیوه‌های

میلیتاریستی روسیه همسایه نزدیک ایران را بر نظام سنتی ارتش ایران و همچنین بر افواج تحت تعلیم مشاقان اتریشی به ثبوت می‌رساند. (۳۲)

ناصرالدین شاه و پسران او مگر ظل السلطان - آن هم پس از چندین سفر به اروپا - شناخت و درک نادرستی از مفهوم سپاه و سپاهیگری داشتند.

سپاهیان به نظر آنان مردمانی پست و بیچاره و از همه جا رانده بودند که از روی ناچاری و برای گذران معاش و احتمالاً پس از نومید شدن از هر راه اعاشه‌ای به نظام روی آورده یا به اجبار به آن فراخوانده شده بودند.

درک ظل السلطان درست‌تر و منطقی‌تر بود. سپاه نمونه بیست و یک هزارنفره مجهز به توپخانه و خمپاره‌انداز که او در اصفهان تأسیس کرد و در آخر آن هم بنا به سیاست درباریان ناصرالدین شاه و پس از انتشار نوشته‌های مفسده‌آمیز اروپائیان مبنی بر احتمال به کارگرفتن این قشون علیه ناصرالدین شاه، به زور منحل شد؛ نشانگر وقوف آن خودکامه ستمگر به منافع و اثرات یک ارتش منظم و بادیسپلین می‌باشد. (۳۲ مکرر)

اوج بی‌خبری حماقت‌آمیز ناصرالدین شاه را در عدم شناخت نیروهای مسلح به علاقه راغب او به بخشیدن درجات بالای نظامی به درباریان و درباری بچگان خردسال می‌توان یافت.

(مهدی) مخبرالسلطنه هدایت از درجه سرتیپی که شاه در جوانی (بیست سالگی) به وی بخشیده بود رویگردان بود و لباس و علائم آن را به کار نمی‌برد (۳۳) به جای او عزیزالسلطان، دردانه شاه، آن مجسمه کامل جهالت از شش سالگی درجه و علائم نظامی درجه امیرتومانی را به دلیل آن که شاه در ناصیه او خوانده بود که در آینده از زمره نخبگان نظامی و رزم‌آوری به شمار خواهد آمد زیب قامت کوتاه و نارسای خود کرده بود. (۳۴)

تصادفی نبود که امپراتور روسیه از دیدن آن همه جنرالهای ناصرالدین شاه در آن سنین زیر سی سال شگفت‌زده می‌شد و تبسم می‌کرد و مراتب تعجب خود را بیان می‌داشت. (۳۵)

تبلیغات پیگیر مطبوعات زیر سانسور روسیه که مرتباً خبرنگاران حقوق‌بگیر و مرتجع آنها رهسپار ایران می‌شدند در تراشیده شدن یک تندیس غول‌آسا و به شدت اغراق‌آمیز از قزاقخانه کمک می‌کرد.

قزاقخانه مهم‌ترین وظیفه خود را که حفظ مقام سلطنت بود معرفی می‌کرد و در انجام این مأموریت شکست خورد زیرا علی‌رغم حضور نگهبانان قزاق در اطراف شاه و نیز وجود پلیس زیر فرمان صاحب‌منصب ایتالیایی‌الاصول اتریشی، کنت دومونتفورت؛ یکی از مخالفین متعصب سلطنت یعنی میرزا رضا کرمانی موفق شد روز روشن شاه را در حرم مطهر حضرت عبدالعظیم (ع) به ضرب گلوله نوغان به قتل برساند. (۳۶)

با قتل ناصرالدین شاه، کاساکوفسکی فرمانده جدید قزاقخانه موفق شد با زیر پوشش قراردادن تهران به وسیله عناصر قزاق، برتری نیروهای قزاق را بر افواج متشتت و بی‌انضباط به ثبوت رساند.

کاساکوفسکی از ورود مظفرالدین شاه که به شدت از ترور خود وحشت داشت برای هر چه بیشتر برخ کشیدن یگانهای قزاق استفاده کرد و نایب‌السلطنه و وزیر جنگ نالایق و فاسد و رشوه‌خوار را از مسند ابهت و جبروت خود فرو افکند. (۳۷)

در دوران شاه جدید، فرمانفرما یکی از شاهزادگان هوشمند مقام وزارت جنگ را به دست آورد و پس از او کسان دیگری وزارت جنگ را به دست گرفتند و در هر حال آن منبع سرشار غارتگری و فساد و عزل و نصب کامران میرزا، از دست او خارج شد. (۳۸)

براساس نوشته‌های عده‌ای از افسران قزاقخانه نظیر سرهنگ صادق ادیب و سرهنگ رحیم نادری، قزاقخانه به تدریج دارای مدارس صاحب‌منصبی و درجه‌داری شد. و در مرور ایام، دیگر بلیات واحدهای نظامی ایران یعنی اعطای درجات بسیار و بی‌تناسب بالای سرهنگی به عده‌ای از افسران ایرانی در آن نیز متداول شد. (۳۹)

در حالی که قزاقخانه تا اواخر دوران سلطنت قاجاریه از نظر سازمانی به حد یک لشکر نرسیده بود، تعداد امیرتومانها و میرپنجه‌ها و سرتیپها و سرهنگهای آن به شکل حیرت‌انگیزی افزایش یافت.

علاوه بر ایرانیان، مهاجرین قفقازی و آرامنه نیز در صف افسران عالی‌رتبه دیده می‌شدند. (۴۰)

با این همه گرداننده اصلی قزاقخانه یک صاحب‌منصب روسی در درجه حداکثر پالکوفیکی (سرهنگی) بود که البته بعدها این درجه تا سرتیپی و سرلشگری نیز ارتقا یافت. یکی از وقایع‌نگاران قاجاری می‌نویسد که در دوران مظفرالدین‌شاه هر کلنل قزاقخانه که به درجه سرتیپی نائل می‌شد از ایران احضار و سرهنگی به جای او می‌آمد. صاحب‌منصبان مشاق روسی قزاقخانه علاوه بر حقوق افسری خود از ارتش روسیه، حقوق جداگانه‌ای از دولت ایران دریافت می‌داشتند و جالب اینکه گذشته علاوه بر درجه نظامی خود در ارتش کشورشان، به یکی دو درجه بالاتر در قزاقخانه ایران ترفیع می‌یافتند و از همین روی کاپیتان‌هایی بودند که نشان سرهنگی یا سرتیپی ایران را زیب پیکر خود کرده بودند. (۴۲)

افسران قزاق روسی پس از اختتام عمر و سلطنت مظفرالدین‌شاه، در اوضاع سیاسی ایران مداخلات بیشتری کرده و حتی با جراید ایرانی و خارجی به مصاحبه می‌نشستند و در این مصاحبه ضمن برخ کشیدن تشکیلات و انضباط قزاقخانه، آن سازمان را تافته جدا بافته معرفی می‌کردند. البته تشخص و امتیاز قزاقخانه دلایل خاصی داشت: (۴۳)

در رده اول این دلایل برخورداری آن از یک سازمان مرتب نظامی و حضور یک فرماندهی قدرتمند و خشونت‌آمیز و آمرانه بود.

قزاقخانه دارای ستاد کل (اتاماژور)، وضعیت انضباطی هم‌تراز ارتش روسیه تزاری، سلسله‌مراتب درست، ترفیعات و انتصابات حساب‌شده و مهمتر از آن بودجه سالانه مکفی و منظمی بود که به هر ترتیب ولو با اعمال فشار مقامات روسی از عایدات مختلف کشور محل خدمت، تأمین می‌شد.

متعاقب تأسیس بانک استقراضی روسیه در تهران، در صورت استنکاف یا مسامحه مقامات پولی کشور، بانک هزینه‌های قزاقخانه را از نقدینه خود پرداخت و آن را

به حساب بدهی دولت ایران منظور می‌داشت و چون به دلیل وامهای روسیه به ایران، عایدات گمرک و غیره معمولاً در اختیار بانک بود هرگز در کسر آنچه که به قزاقخانه پرداخته شده بود؛ او وجوه عایدی از گمرک و غیره وقفه‌ای پیش نمی‌آمد. (۴۴)

نظامیان روسی، قزاقهای ایرانی را مانند خود خشن، بی‌اعتنا به موازین اخلاقی، باده‌خوار تا حد دائم‌الخمری در ساعات فراغت از خدمت، سنگدل و بی‌عاطفه، مطیع و فرمانبردار شاه به صورت کورکورانه، و با اعتقاد به وفاداری به شاه ایران و تزار روس به صورت واحد، و یک تن انگاشتن و پرستیدن آنها بار می‌آوردند.

بررسی یادداشتهای افسرانی چند از خیل دست‌پروردگان قزاقخانه حکایت از آن می‌کند که این صاحب‌منصبان به شیوهٔ صاحب‌منصبان و درجه‌داران جز نیروهای مستعمراتی کشورهای بزرگ اروپایی در شرق، با افکار بسیار سطحی و پائین، با اعتقاد به اطاعت کورکورانه، با یکی انگاشتن دو ایدئولوژی شاهدوستی-تزار دوستی، در کنار یکدیگر، با احساس احترام و فرمانبرداری عمیق به فرماندهان روسی و با علاقه به تقلید همه حرکات و سکنات آنها تربیت می‌شدند.

بیشتر این افسران مشروب‌خواری و قمار را به عنوان یک خصلت مشخص نظامی و مهمترین سرگرمی خود در اوقات فراغت برگزیده بودند و عده‌ای از آنان ساعاتی از روز را دور از چشم فرماندهان روسی خود به تریاک کشیدن می‌گذراندند. (۴۴ مکرر)

گرایشهای ناسیونالیستی که عده‌ای از محققان و تاریخ‌نگاران عصر حاضر برای این افسران به دلیل شرکتشان در کودتای ۱۲۹۹ قائل شده‌اند، با توجه به سوابق باقی‌مانده از دهه‌های بعدی زندگی نظامیگری آنان، درخور تکذیب است.

در حقیقت می‌توان گفت که سیدضیاء‌الدین طباطبایی روزنامه‌نگار دست‌راستی وابسته به سفارت انگلیس بیش از همه قزاقها، موفق شد فکر کودتا را جامه عمل بپوشاند و اگر سیدضیاء‌الدین و افسران انگلیسی نبودند، قزاقها حتی از اندیشیدن به کودتا به عنوان واقعه‌ای کارساز، حتی در تغییر مسیر زندگی خودشان عاجز بودند. (۴۵)

حوادث دوران سلطنت محمدعلی شاه، حمایت بیش از حد ضرورت سفارت

روسیه تزاری و سیاست‌گزاران دولت روسیه در سن پترزبورگ از شاه قاجار در سرکوب کردن مشروطه‌خواهان، قزاقخانه را به درگیری عملی با مردم ایران سوق داد. (۴۶)

پالکونیک لیاخووف و شاپشال معلم روسی شاه در کشاندن قزاقخانه به حوادث سیاسی که به دلیل سوء تدبیر و جهالت شاه روی داد، نقش اساسی داشتند. نیکلای دوم که جنبش مشروطه ایران را به دلیل آن که تجربه و راهنمای خطرناکی برای آزادیخواهان روسیه دانست خوش نمی‌داشت، برای مدتی دست قزاقهای خود را در سرکوبگری مشروطه‌خواهان ایران باز گذاشت و این امر بلافاصله پس از تجارب نظام استبدادی روس در تحمل موقت مجلس دوما و سپس تعطیل آن روی داد. اما پشتیبانی بریتانیا از جنبش مشروطه‌خواهی در ایران، تزار را آگاه کرد که دوران سلطه‌گری انفرادی روسیه بر ایران به پایان رسیده است و باید برای انگلیسیها نیز در ایران سهمی قائل شود.

به همین دلیل قرارداد ۱۹۰۷ بسته شد که ایران براساس مفاد این قرارداد به سه منطقه حریم روس، حریم انگلیس و منطقه بی طرف تقسیم گردید.

هر چند قزاقخانه پس از سقوط سلطنت استبدادی محمدعلی شاه اهمیت و قدرت خود را از دست داد و قزاقها که به شدت منفور مردم واقع شده بودند دیگر چون گذشته قادر به سرکوب مشروطه‌خواهان نبودند اما حیات این مؤسسه ادامه یافت.

به دلیل تداوم خطرهای احتمالی ناشی از احتمال بازگشت شاه مخلوع، دولت مشروطه برای چندین ماه ادامه حضور مجاهدین شمال و قوای چریک بختیاری را تحمل کرد و یک سازمان کوچک پلیس ژاندارم زیر نظر پیرم خان ارمنی رئیس نظمیته تهران به وجود آورد. (۴۶)

متعاقب کشته شدن پیرم خان، علیقلی خان سرداراسعد بختیاری وزیر جنگ «مالتا» افسر ایتالیایی را برای تأسیس ژاندارمری دولتی ایران استخدام کرد ولی او کاری از پیش نبرد. (۴۷)

پس از استخدام مورگان شوستر آمریکایی رئیس کل مالیه ایران، شوستر سازمانی به نام ژاندارم خزانه برای در اختیار داشتن بازوی نظامی دایره وصول مالیاتها از

ایل سالاران و متنفذین تأسیس کرد که افسران آمریکایی اداره امور این واحد ژاندارمری را عهده دار شدند. (۴۸)

باید خاطر نشان سازیم که ناپلئون سوم امپراتور فرانسه در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در پاسخ نامه‌ای از ناصرالدین شاه در مورد درخواست رهنمود از او برای شکل بندی ارتش، به وی توصیه کرده بود که علاوه بر یک ارتش منظم، طرح ریزی یک سازمان ژاندارمری شامل گروههای کوچک نظامی را که در راهها و روستاها و مناطق خارج از شهر مستقر می شده‌اند، مدنظر داشته باشد. (۴۹)

مجلس دوم که پس از واژگونی نظام استبدادی گشایش یافت افسرانی از سوئد را برای تأسیس ژاندارمری نوین ایران و همچنین شکل دهی نظمی ایران به استخدام درآورد.

روسها با این فراخوانی صاحب منصبانی از کشور سوئد برای اداره دو سازمان انتظامی ایران سخت مخالف بودند ولی در یک موافقت ضمنی با بریتانیا که مایل نبود روسها اداره ژاندارمری و نظمی ایران را عهده دار شوند و با این دلخوشکنک که، انگلیسیها نیز در این دو سازمان راهی نخواهند یافت، سرانجام به استخدام افسران سوئدی رضایت داد. (۵۰)

کمی پیش تر از این رویداد، مورگان شوستر آن مستشار مالی سخت مغرور و غافل و ناآگاه به شرایط ایران، با در نظر گرفتن مازوراستوکس معاون وابسته نظامی پیشین سفارت انگلیس برای اداره امور ژاندارمری خزانه - اقدامی که تخطی از حدود حساب شده و اصول مورد پذیرش طرفین (روس و انگلیس) بشمار می رفت - نارضایی روسها را برانگیخته و موجب بروز غائله معروف به اولتیماتوم شده بود. (۵۱)

ژاندارمری سوئدی و به دنبال آن نظمی سوئدی در سال ۱۹۱۱ برابر قوانینی که به تصویب مجلس شورای ملی رسید شکل گرفتند.

هر دو سازمان، بسیار خوب شکل دهی شدند. در رأس سازمان نخستین یک صاحب منصب اصیل زاده، به شدت پایبند اصول، باشخصیت و وظیفه شناس سوئدی (با

درجه سرهنگی) و در رأس سازمان دوم سرگردی از رؤسای کلانتریهای استکهلم پایتخت سوئد قرار گرفتند که در هر حال شایسته‌تر از گذشتگان خود بشمار می‌رفتند.

گرچه وستداهل رئیس پلیس به اندازه یالمارسن رئیس ژاندارمری پاکدامن و مدبر و وظیفه‌شناس نبود، اما تردیدی نیست که در سازمان‌دهی یک شهربانی جدید و تقریباً مجهز تا حدود زیادی توفیق یافت. (۵۲)

به دلیل اینکه ژاندارمری و نظمی جدید از آفریده‌های مشروطه بودند و برابر قوانین مصوب مجلس تأسیس شدند، طبقات اجتماعی مردم ایران سوای خوانین و ایل‌سالاران و گردنکشانی که وجود نیروی انتظامی بساط خودکامگیشان را تهدید می‌کرد از این دو سازمان پشتیبانی می‌کردند.

افسران سوئدی مردانی بادیسیپلین، جدی، وظیفه‌شناس و دلسوز بودند. نسبت به روسیه به دلائل تاریخی و نژادی و سابقه جنگهای شارل دوازدهم با پترکبیر و شائبه خیالهای تجاوزگرانه روسیه به خاک سوئد بدین بودند و تعلیم و تربیت و رهنمودهای آنان به دل جوانان ایرانی می‌نشست.

ژاندارمری بزودی وجهه عامه یافت. جوانانی از خانواده‌های محترم کشور بدان روی آوردند. چون ژاندارمری سازمانی بنیان‌نهاده از سوی نظام مشروطگی بود، مردم علی‌رغم قزاقخانه که پیشینه بدی داشت و سازمان مبعوث و منصوب روسیه در ایران بود، زبان به تحسین آن گشودند و آن را یک مؤسسه ملی نامیدند.

اندیشه‌های وطنخواهی که پیش از مشروطه در ایران سخت اشاعه یافته بود، محورهای ذهنی ژاندارمها را به خود مشغول می‌داشت.

ژاندارمری با سرودها و مارش‌های هیجان‌انگیز خود حتی روح حماسی شاعر بدین و منزوی و خسته‌خیالی چون عارف را برمی‌انگیخت و او را وا می‌داشت که در وصف آن نظام ملی چکامه‌سرایی کند. (۵۳)

تقریباً همزمان با آغاز جنگ جهانی اول یا سالهای نزدیک بدان، سازمان نظامی دیگر به نام بریگاد مرکزی شکل گرفت که وظیفه اصلی آن حفظ و حراست پایتخت و

نظام سلطنت بود. (۵۴)

احتمال دارد به دلیل نفوذ بیش از حد افسران روسی در قزاقخانه و وابستگی قزاقخانه به ستاد ارتش روسی در قفقاز، کمترین قوم، بریگاد مرکزی را علم کردند تا شاه را از قرار گرفتن زیر پوشش حفاظتی قزاقخانه مصون دارند.

طرفه آن که در همان دوران بین سالهای ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۳ هـ. ش یکی دو مدرسه نظامی در ایران تأسیس شد که یکی مدرسه افسری جزو درجه‌داری ژاندارمری و دیگری مدرسه نظام مشیرالدوله بود. (۵۴ مکرر)

مشیرالدوله دولتمرد و دیپلمات تحصیلکرده با تأسیس مدارس علوم سیاسی و نظامی می‌کوشید عناصر مورد نیاز برای وزارت خارجه و جنگ را از میان جوانانی که خانواده‌های آنان مورد اتحاد او بودند، برگزیند و آموزش دهد.

با شروع جنگ صفها به شدت متمایز شد. قزاقخانه زیر نفوذ شدید روسها برای اجرای مقاصد استراتژیک سیاسی و امنیتی روسیه در ایران به کار گرفته شد.

وظیفه عمده قزاقخانه در این دوران، اجرای بخشی از مأموریت‌های پلیسی و ژاندارمری ارتش روسیه مأمور در ایران، در مبارزه با عملیات جاسوسی، تخریبی و ارتباطی مأمورین اطلاعاتی آلمان و عثمانی در ایران بود. به عنوان نمونه هنگامی که شویمان کنسول آلمان شهر همدان را به وسیله تفنگچیان محلی خود به تصرف درآورد، صاحب‌منصب ایرانی قزاقخانه سرهنگ احمدآقا امیراحمدی مأمور مقابله با شویمان گردید. (۵۵)

قزاقخانه ایران که فرماندهان روسی آن، افسران ارشد، ولی مادون ژنرال باراتوف فرمانده ارتش روسیه مأمور ایران بودند با فرمانبرداری و وفاداری کورکورانه‌ای که موجبات تنفر آزادیخواهان ایران را برمی‌انگیخت؛ کلیه دستورها و فرامین نظامی روسها را انجام می‌داد و ژاندارمری را به مثابه رقیب سرسخت و مغرور خود به دیده حقد و کین می‌نگریست. (۵۶)

در تقابل با روس‌پرستی قزاقخانه، ژاندارمری از همان ابتدای جنگ به دلیل فشار

دولتین روس و انگلیس برای اخراج یا المارسن که برای مرخصی به سوئد شتافته بود، رویه‌ای متفاوت اختیار کرد. (۵۷)

ژاندارمری به دلایل مختلف و از جمله القائنات عده‌ای از فرماندهان سوئدی سخت آلمانوفیل شد و افسران آن گرد کنت کانیتس آتاشه نظامی خونگرم و احساساتی و خوشرویی سفارت آلمان در تهران گرد آمدند. اسناد انگلیسی و نیز اظهارات یک شاهد ایرانی، کحال زاده، هرگاه همه اظهارات او را بپذیریم (۵۸) مؤید آنست که مناسبات پنهانی پیشرفته‌ای برای اتخاذ یک خط‌مشی مشترک در برابر روسها و انگلیسیها میان افسران و ژاندارمری و کنت کانیتس و دیگر افسران آلمانی ایجاد شده بود. مورخان انگلیسی و شوروی نظیر سایکس، مابرلی، میروشنیکف کوشیده‌اند این مناسبات را صرفاً ناشی از رسوخ ترفندآمیز عمال جاسوسی آلمان و توزیع سکه‌های پول در میان صاحب‌منصبان ژاندارمری قلمداد کنند، در حالی که واقعیت این نیست. گرچه احتمال دارد شیوه‌های بالا تا حدودی مؤثر بوده باشد؛ اما دلائل مستمری مانند نفرت و کین شدید عناصر جوان و ناسیونالیست ایرانی نسبت به قرارداد ۱۹۰۷، واکنش فجایع روسها در تبریز و مشهد و رشت و انزلی و اصولاً عقده‌های گرانبار ناشی از یک‌صد سال تحمل زورگویی و اهانت‌های بیگانگان، را می‌توان به عنوان انگیزه‌های اصلی و زیربنایی حمایت ژاندارم‌های جوان از آلمان و عثمانی و استقبال از پیکار با روسها و انگلیسیها، ذکر نمود. (۵۹)

در دوران جنگ جهانی اول شاهد رویدادهای تازه‌ای در روند شکل‌گیری سازمانهای نظامی ایران هستیم.

جنگ باعث می‌شود که نظام قدیمی ایران، شیوه سپاهیگری افواج و بنیچه‌گیری بکلی مضمحل شود. ژاندارمری به دو گروه ۱- ژرمنوفیل و پیوسته به مهاجرین ۲- مطیع دولت مرکزی تقسیم گردد. قزاقخانه از رده بریگاد تا رده دیویزیون (لشکر) گسترش یابد و نیروهای روسیه تزاری، انگلیس، عثمانی و افسران آلمانی وارد عرصه پیکار شوند. (۶۰)

در مورد قزاقها باید افزود آنان تا سال ۱۳۳۷ هـ. ق/ ۱۲۹۶ برابر ۱۹۱۷ به گونه‌ای تربیت شده بودند که از هر حیث وابسته و تابع ساختار نظامی و فکری ارتش روسیه

تزاری بودند.

واژگونی رژیم تزاری، دوران کوتاه حاکمیت انقلابیون بورژوازی به مدت هشت ماه؛ سپس نگوئساری آن رژیم موقت و حاکمیت بلشویکها در روسیه، بویژه خیانت استارسلسکی فرمانده قزاقخانه که برای تأمین آینده خود و جلب نظر ترحم بلشویکها، قزاقهای زیر فرمان خود را به کام خمپاره‌های توپخانه دریایی بلشویکها می‌افگند، قزاقها را سرگشته و مبهوت کرد.

برای میرپنجگان و سرهنگان و دیگر صاحب‌منصبان قزاقخانه به هیچ‌وجه قابل تصور نبود و حتی در مخیله‌شان نمی‌گنجید که فرماندهان روسی آنها که پشت و پناه!، مشاق و آموزگارشان بودند، قزاقهای ایرانی را به هموطنان بلشویک خود فروخته و به کام مرگشان فرستاده‌اند.

در این هنگام بود که نظامیان انگلیسی به فریادشان رسیدند و آن جماعت ارباب و ولی نعمت مرده بی صاحب را که حیران و سرگردان به هر سوی دویدند زیر بال و پر گرفتند.

نظامیان انگلیسی از جمله اسمایت (اسمایس - اسمیت) با ظرافت و مهارت قزاقخانه را در اختیار گرفتند.^(۶۱) کلژره و دیگر صاحب‌منصبان رژیم جدید را به روسیه بازپس فرستادند و اسباب یک کودتای نظامی را فراهم آوردند.

تقریباً کمتر از یک سال بعد از کودتا از ادغام نیروهای قزاق، ژاندارم بریگاد و دیگر واحدهای پراکنده قشون متحدالشکل، تأسیس گردید.^(۶۲)

در طی دوران تکوین و دگردیسی نظامی ایران در سالهای هزار و سیصد تا هزار و سیصد و بیست، هسته مرکزی و بنیادین ارتش که آمیزه‌ای از عناصر نظامی قزاقخانه روس و صاحب‌منصبان ژاندارمری سوئدی بود، با الحاق بیش از ۱۰۰۰ تن افسر جدید که دوره‌های مختلف دانشکده افسری را به پایان رسانده بودند گسترده شد و به کارگیری جنگ‌افزارهای نوین نظامی مانده زرهپوش، تانک، هواپیما، مسلسل ضد‌هوایی، توپخانه سنگین، تأسیس کارخانه‌های اسلحه‌سازی، تأسیس کارخانه مونتاز هواپیما،

تأسیس نیروی دریائی و اهزام دانشجویان به ایتالیا، صنایع جدید نظامی که فرهنگ وسیع لازمه آن را دارد وارد شوون نظامی ایران کرد.

برحسب اقتضای زمان، رسته‌های پیاده‌نظام، سوارنظام، انضباط خشونت‌آمیز و غیرانسانی به‌جامانده از دوران فرمانروایی فرماندهان روسی قزاقخانه، و بقایای سنت‌ها و آداب و اخلاق نظامی تزاری، همچنان در ارتش ایران و با دقت و مراقبت بسیار حفظ می‌شد.

ارتش علی‌رغم عمق ناچیز سنت‌ها و انضباط نظامی، تنها ظواهر خیره‌کننده‌ای از دیسپلین، اطاعت، احترام و مثلاً اعتقاد به استقلال و حاکمیت ملی را در سان‌ها و رژه‌ها و حرکت نظامیان در خیابانها به نمایش می‌گذارد. (۶۳)

در میان هسته بنیادین و کهنه ارتش یعنی بقایای امیرتومانها، امیرپنجه‌ها، سرتیپ‌ها و سرهنگان قزاقخانه و ژاندارمری و هسته تازه متبلور و شکل‌گرفته در پروسه ایجاد گسترش ارتش جدید متحدالشکل ایران، یعنی افسران تحصیلکرده‌ای که به مرور از دانشکده افسری ارتش بیرون آمده بودند، اختلاف نظر، تمایز عقیده و احساس دوری از هر نظر، مانند مشخصه‌های اجتماعی متباین دو گروه، ثروتمند شدن گروه نخستین و بی‌چیز و تنگدست بودن گروه دوم به نحو فاحش و غیرقابل انکاری به چشم می‌خورد. (۶۴)

در میان نوافسران، آن گروه ویژه و باسواد و متخصص که در رسته‌های توپخانه، هواپیمایی، پزشکی و صنایع نظامی فارغ‌التحصیل شده بودند به دلیل آگاهی و وسعت نظر بیشتر و تسلط به حداقل یک زبان اروپایی، با دیگر نظامیان دوران جدید تفاوت داشتند و در مرور ایام همین افراد نخست گروه هواداران ناسیونال‌سوسیالیسم آلمان و سپس گروه نظامیان توده‌ای را شکل بخشیدند. (۶۵)

نگاهی اجمالی به نوشته‌های انتقادی منتشر شده پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ نظیر آنچه که محمدرضا خلیلی عراقی یا داود مؤیدامینی یا خسرو روزبه و یا علی اصغر وزیرى نوشته‌اند و اکنون به مثابه مدارک اجتماعی قابل توجهی از دوران موردنظر مورد

مراجعه محققان قرار دارند؛ نشانگر آن است که نارضایی عمیقی حتی از سالهای پیش از سوم شهریور ۱۳۲۰ در میان جامعه ارتشیان وجود داشته که عمده دلیل آن ناخشنودی از فرمانروایی جابرانه، بی محتوا و توخالی بقایای افسران قدیم بر ارتش جدید است. با سقوط نظام دیکتاتوری رضاشاه و اشغال کشور، تضادها شدیدتر شد. چندی نپائید که در یک بازنگری بخش قابل توجهی از افسران قدیمی کادر قزاقخانه کنار گذارده شدند و افسرانی که در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۰۰ به درجه امیری رسیده بودند جایگزین آنان شدند. با این همه تضاد همچنان ادامه داشت.

در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۰، محیط ارتش بویژه دانشکده افسری وضعیت مغشوش و متشنجی به خود گرفته و جناحهای مختلف العقیده سیاسی در داخل ارتش و گروههای وابسته به افسران بانفوذ هر کدام عده‌ای از افسران جوان ارتش و دانشجویان سالهای یکم، دوم و سوم را به دور خویش جمع کرده و آنان را به نفع فردیا حزب خاصی مورد تبلیغ و بهره‌برداری قرار می‌دادند. وضعیت غیرعادی یادشده، زائیده جو فشار و اختناق سالهای پیش از شهریور ۱۳۲۰ شمسی بود که با چشمهای بتدریج گشوده از خواب جوانان ایرانی، حوادث بین‌المللی و رسوخ افکار نوین و مکتب‌های فکری جدید تطابق نداشت.

بدیهی است کسی انتظار ندارد که در یک محیط نظامی و دانشکده افسر سازی، افکار سیاسی و مباحث جدلی و عقیدتی گوناگون اشاعه یابد و معمول گردد. اما این انتظار که سطح اندیشه دانشجویان از مسایل چند هزارساله مربوط به قدوسیت شاه و ترویج شاهپرستی و علاقه به میهن به صورت کورکورانه و محدود و از پشت نگاه و ذره‌بین هیأت حاکمه؛ نیز تجاوز و تخطی نکند بیهوده نبود. اصولاً فرماندهان و بنیانگزاران ارتش شاهنشاهی که اکثراً از افسران و درجه‌داران تربیت شده در مدرسه قزاقخانه سابق و تحت تعالیم افسران روسیه تزاری بودند، آگاهی چندانی از اوضاع سیاسی و اجتماعی و حتی نظامی روز نداشتند و بجز موارد استثنایی از خیل صاحب‌منصبانی بودند که محیط نظام را فقط فریاد و تشدد و شلاق و کلاغ‌پر

دانسته با سربازان عادی که بیشتر از روستائیان کشور بودند رفتاری خشونت‌بار و تهدیدآمیز و آمیخته به اهانت و حقارت داشتند ادامه چنین رفتاری پس از وقایع شهرریور ۱۳۲۰ که ارتش ایران با سرعت باورنکردنی و تأسفباری از هم پاشید، پاشیدنی که هیچ کس حتی نظامیان بیگانه و وابستگان نظامی اجنبی در تهران انتظارش را نداشتند؛ با سربازان و افسران جوان امکان نداشت و به همین دلیل بود که پس از وقایع شهرریور افسران جوانتر و تحصیلکرده‌تری چون سرلشگر امان‌الله میرزاجهانبانی، سرتیپ حسن ارفع، سرتیپ علی رزم‌آرا، سرتیپ عبدالله هدایت، سرتیپ شهاب جایگزین امرای سابق نظیر خدایاخان، جعفرقلی آقا و بوذرجمهری و غیره شدند. متأسفانه این تغییرات فقط در رده افسران بالا بوده و در رده‌های پایین‌تر بقایای کادر قزاقخانه و نیز افسرانی که زیر دست قدیمی‌ها تربیت شده بودند یا اصولاً فاسد و نادرست و رشوه‌خوار بودند همچنان در مقامات و پستهای ستادی و اداری و میرزابنویسی که نقش مهمی در اداره و انتصابات ارتش ایفاء می‌کرد باقی مانده بودند.^(۱۶)

آنچه که ارتش را در وهله نخست به دو گروه متمایز تقسیم کرده بود، طرز تلقی بعضی از افسران قدیمی و کم‌سواد از خدمت نظامی بود.

عده‌ای از افسران که همان تربیت‌شده‌های مدرسه قزاقخانه و مدارس قدیم ارتش قاجاری بودند، خدمت نظامی را وسیله‌ای برای امرار معاش و کسب مداخل از تسهیلات و امکاناتی که ارتش از طریق یگان‌های نظامی در اختیارشان قرار می‌داد، دانسته با اخاذی از زیردستان، دزدیدن از جیره سربازان، اختلاس در مواد غذایی نظیر گوشت و برنج و روغن و خوراندن مواد نامرغوب به سربازان و خلاصه اقدام به هرکاری که مختصر منفعتی در جهت جیب آنان در پی داشت موجب بدنامی صنف نظامی می‌شدند.

کار این عده به جایی رسید که در سالهای بعد برای پیشنهاد ارتقاء درجه به افسران نیز مبالغی تعیین کرده و هیچ ترفیعی مگر در صورت پرداخت رشوه قابل انجام نبود و تنها افسران عضو باندهای مختلف مورد توجه مقامات و امراء و نیز تأدیه‌کنندگان

رشوه را برای اخذ درجه در فهرست‌های مربوطه قرار می‌دادند. (۶۷)

در مقابل این گروه افسران اخاذ، گروه قابل توجهی از افسران جوان و تحصیلکرده قرار داشتند که خدمت در ارتش را به منزله انجام یک آرمان ملی انگاشته، برای خود رسالت و مسؤولیت و برای شغل خویش شرافت و عزتی قائل بودند. این افسران که بیشتر در رشته‌های مهندسی، توپخانه، هواپیمائی، فنی فارغ‌التحصیل شده بودند ارتش را به مثابه بنگاهی برای امرار معاش، تدلیس، اخاذی، صاحب خانه و کاخ و اتومبیل و ویلا شدن، تصور نمی‌کردند و آن را موسسه ملی پرورش پاسداران و نگهبانان استقلال و حاکمیت و سربلندی کشور می‌شناختند. (۶۸)

افکار ناسیونالیستی با شدت و حدت و جذبه آتشین خود در سالهای ۱۳۱۴-۱۳۲۲ به ویژه با دریافت شعاعهای گیج‌کننده تبلیغات مطنطن آلمان نازی و ایتالیای فاشیست که در نهایت استادی و مهارت به عمل می‌آمد، نخستین سائقه‌ای بود که ذهن و روح جوانان ایرانی را به خود مشغول ساخت. (۶۹)

تبلیغات یک‌بُعدی نازیسم که ظاهراً بر محورهای تشویق میهن‌پرستی، احترام به آرمانهای ملی بزرگداشت مفاخر تاریخی و بازگشت به دوران باستان و فر و شکوه نیاکان آلمانی‌ها می‌چرخید، در ذهن پاک و صاف جوانان ایرانی هم اثر خاصی بجا می‌نهاد. سازمانهای ورزشی و پیشاهنگی که در ایران نیز مانند کشورهای اروپایی بنیانگذاری شده بود با اعزام محصلین مدارس ابتدایی و متوسطه به تعلیمات فراگیری اسلحه و فنون رزمی - دفاعی، استفاده از لباس‌های متجددالشکل و تبلیغات یکنواخت سازمان پرورش افکار، اندیشه‌های ناسیونالیستی را در ذهن آنان جایگیر می‌ساخت، عیب کار در اینجا بود که قلمرو این فعالیت‌ها از تهران و چند شهر بزرگ تجاوز نمی‌کرد و عیب مهمتر اینکه آنچه که در ایران می‌گذشت قابل تطبیق با کشورهای دیکتاتوری نظیر آلمان و ایتالیا نبود که رهبران آنان در هر حال از میان مبارزین عقیدتی برخاسته و بدنبال هیچ چیز مگر میهن و آرمانهای حزبی و ملی خود نبودند. (۷۰)

ایران در اواخر دهه دوم قرن چهاردهم هجری شمسی، یک کشور مالکان بزرگ با

همه ممیزات و نمادهای ظاهری و باطنی آن بود که در دربار، مجلس، دولت و هر جا رخنه کرده بودند و اصطلاح معروف هزار فامیل کاملاً درباره آنان صدق می‌کرد.

هیأت حاکمه ایران بی‌اطلاع از فرایندهای جهانی بود و عادت داشت هر زمان مردم دهان به اعتراض باز کنند، چکمه و سرنیزه و شلاق پاسبان و نظامی را به سراغشان بفرستد، طبقات کارگر شهری ایران از همه طبقات تنگدست‌تر، ستم‌دیده‌تر و گرسنه‌تر بودند و در همان حال چشم و گوش آنان باز شده مانند دیگر کارگران جهان حقوق حقه خود را می‌طلبیدند.

دولت شوروی با در اختیار داشتن سازمان‌دهندگان زبردستی که از سالها پیش در نهضت‌های کارگری سرکوب شده ایران صاحب نام و شهرت بودند امید داشت تشکیلات عظیمی برای کارگران بوجود آورد و با استفاده از همین تشکیلات، اهداف خود را عملی سازد. (۷۱)

در گذشته‌های دور و نزدیک، هیأت حاکمه ایران از تضاد طبیعی میان اهداف ژئوپولتیکی روسیه و منافع استراتژیک انگلستان در خاورمیانه و هندوستان حسن استفاده می‌کردند و هر زمان که لازم می‌شد از قدرت سیاسی - نظامی انگلستان برای تعدیل فشارهای دولت روسیه (چه تزاری و چه شوروی) بهره می‌گرفتند و هدف نجات ایران در برابر روسها و بالعکس بود. (۷۲) (ایرانیان در دوران قاجار گاه‌گاه از نفوذ روسیه تزاری نیز علیه فشارهای سیاسی انگلستان استفاده می‌کردند) در سال ۱۳۲۴/۱۹۴۵ این حربه کند و ناکارا شده بود. زیرا انگلستان در پایان جنگ قدرت و اهمیت خود را از دست داده بود. مستعمرات آن یکی پس از دیگری سربه‌شورش برمی‌داشتند و وضع اقتصادی انگلستان و هزینه سنگین جنگ که به خزانه آن کشور تحمیل شده بود، اجازه نمی‌داد انگلیسیها بتوانند در هر نقطه دنیا در مقابل روسها ایستادگی کنند. (۷۳)

گذشته از آن انگلیسیها جز رجال فرسوده فراماسون و انگلوفیل، شرکت نفت انگلیس و ایران و بانک شاهنشاهی و کنسولگریهای جاسوس‌خانه خود در سراسر ایران، دیگر حربه‌ای در اختیار نداشتند. آن رجال بقدری بدنام بودند که کار عمده‌ای از

دستشان بر نمی آمد. (۷۴)

ضمناً اوضاع نظامی جهان دگرگون شده بود. انگلستان هر روز یک قسمت از سپاهها و لشگرهای زمان جنگش را منحل و مرخص می کرد در حالی که شوروی دوران جنگ سرد با آمریکا را که ابرقدرت بیرون آمده از صحنه جنگ بود، آغاز نموده؛ لشگرهای تانک خود را در آلمان شرقی و لهستان و فنلاند و اتریش و مجارستان و رومانی و یوگسلاوی و چکسلواکی و آلبانی مستقر ساخته بود.

ممکن بود انگلستان حاضر به سرشاخ شدن با روسیه بر سر اروپا باشد، اما بنیه اقتصادی و تجهیزات نظامی و افکار عمومی مردم آن کشور دیگر اجازه نمی داد سر مسأله ایران هم با روسها درگیر شود. محافل انگلستان می دانستند جنبش استقلال طلبی در هندوستان و مستعمرات خاور دور آنچنان نضج گرفته است که محال است بریتانیا بتواند هندوستان را همچنان در حلقه مستعمرات خود نگاه دارد. بنابراین قرار شده بود به شبه قاره هند استقلال داده شود. اعطای استقلال به هند، خودبه خود اهمیت استراتژیک ایران را به لحاظ مجاورت با هندوستان از میان می برد. بدیهی است منابع نفت ایران از نظر انگلیسیها کماکان اهمیت داشت و اگر روسها در صدد برمی آمدند چشم زخمی به آن برسائند، انگلیسیها از درگیری با شوروی در ایران ابایی نداشتند، اما روسها کاری به منابع نفت جنوب ایران نداشتند. آنان می گفتند همسایه مانند فرزند صاحبخانه صاحب حق است و میراث می برد! بنابراین حالا که انگلیس همسایه قدیمی صاحب نفت جنوب ایران است، چه عیبی دارد که نفت شمال هم به شوروی داده شود که آنان هم در ایران صاحب حق آب و گل باشند. البته انگلیسیها هم وقتی فهمیدند روسها به گرفتن امتیاز چاههای نفت شمال و ایجاد حریم اقتصادی برای خود در شمال قانع هستند و به تجدید مواد قرارداد مرحوم شده ۱۹۰۷ روی خوش نشان می دهند، سعی کردند از در مسالمت درآیند و با روسها به توافق برسند. (۷۵)

رجال ایران، هنوز در نشئه خوابهای پس از کشیدن تریاک، گذشته های دور را مدنظر داشتند و به حمایت انگلستان دلخوش بودند اما نمی دانستند که انگلستان

حمایتی نخواهد کرد و همین اندازه که روسها کاری به خوزستان نداشته باشند قانع و راضی است.

ایالات متحده آمریکا هم که در سال ۱۳۲۱ به هنگام نخست‌وزیری بار اول قوام‌السلطنه پس از شهریور ۱۳۲۰، نیروهای خود را برای نظارت در ارسال کمکهای نظامی و پشتیبانی آمریکا به شوروی به ایران فرستاده بود، برای سالهای پس از جنگ نقشه‌های دور و درازی طراحی کرده و خواب سهم شدن در منابع نفتی بیکران ایران را می‌دید. ایرانیان طرفدار ورود قدرت ثالث به ایران و در رأس آنان قوام‌السلطنه امیدوار بودند حضور آمریکائیان در ایران، از اعمال فشار روس و انگلیس به ایران بکاهد.

قوام که سیاستمداری باتجربه بود، همچنان که عده‌ای از ایرانیان آرمانگرا، روسیه شوروی را به دید سالهای نخستین انقلاب می‌نگریستند، آمریکا را کشوری می‌انگاشت که آماده است علیه زور و فشار روسها و انگلیسیها با ایران متحد شود.^(۷۶)

قوام‌السلطنه که در دوران ریاست وزرای خود در سال ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ پای مستشاران آمریکایی نظیر دکتر میلیسپو را به ایران باز کرده بود، این بار هم میلیسپو را برای اداره امور مالی ایران به کشور فراخواند و اختیارات وسیعی به او داد.

در حالی که آمریکا در سال ۱۹۴۱ فرق زیادی با روسیه و انگلستان و دیگر کشورهای قدرتمند نداشت و کارتل‌های نفتی آمریکا از آن جهت که غبطه می‌بردند در صدد بودند در ازای کمکهای ذیقیمتی که به انگلیسیها کرده‌اند سهمی از نفت ایران بدست آورند، انگلیسیها هم حاضر شده بودند پای امپریالیسم آمریکا را به ایران باز کنند و بخشی از منافع خود را به ایشان اختصاص دهند؛ اما برای این کار از کیسه خلیفه یعنی نواحی خارج از حوزه امتیاز بذل و بخشش می‌کردند که همین امر موجبات سوءظن و رنجش روسها را فراهم آورده بود.

در چنین دورانی است که حادثه شورش افسران توده‌ای لشکر خراسان به صورت یکی از حوادث زنجیره‌ای ناشی از تنش‌های سیاسی، اجتماعی دوران اشغال ایران و پیامد خواستهای استراتژیک و توسعه‌طلبانه یکی از دول بزرگ اشغالگر ایران به

وقوع می‌پیوندد. این واقعه، یک رویداد جداگانه و منجز و غیر مترقبه نبود. واقعه‌ای بود که در زنجیرهٔ یک سلسله مسائل برون‌مرزی و درون‌مرزی، اختلاف نظرات دولت شوروی با دولت وقت متمایل و وابسته به غرب ایران بر سر کسب امتیاز نفت شمال، مقاصد ژئوپلیتیکی شورویها، اهداف توسعه ارضی دولت آذربایجان شوروی و فراهم شدن مقدمات حرکت جداسری فرقه دمکرات در تبریز روی داد. برخلاف آنچه که در سالهای اخیر شایع شده است جنبه خودجوش، اقدام شتابزده و ناشی از غلیان احساسات جمعی از افسران را نداشت و برای بررسی و تحلیل دقیق آن باید همه علل و عوامل و اتفاقات پیش و بعد از وقوع آن را از نظر دور نداشت.

این حادثه گرچه بسیار کوتاه و کم‌دوام بود اما به عنوان یکی از وقایع مهم تاریخ معاصر ایران ثبت شده و جا دارد که اینک در این کتاب به صورتی کامل و بی طرفانه مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد.

آشکار است که هدف نگارنده، روشن گرداندن یک بخش از تاریخ در ابهام نشسته دوران معاصر است.

محکومیت بی‌چون و چرا و بدون تأمل اقدام افسران شورشگر در طی دوران طولانی ادامه حکومت سلطنتی وقت، و توطئه بیگانه‌انگاشتن این رویداد، بدور از شناسایی علل و عوامل شکل‌گیری آن، همان‌گونه غیر منصفانه است که تجلیل و تقدیر از آن و بالا بردن مقام حادثه تا حد یک قیام. امید آنکه نگارنده که صادقانه، علاقه‌مند است در مباحث تاریخی ریشه‌ها و علل و چگونگی رویدادهای تاریخ معاصر ایران را بیطرفانه و محض اطلاع نسلهای حال و معاصر مورد پژوهش قرار دهد، در این کوشش خود به موفقیت هر چند نسبی و محدود نائل آمده و راه را برای تحقیقات بعدی هموار کرده باشد □

منابع

منابع موجود پیرامون این واقعه عبارتند از اطلاعات و بیانیه‌های رسمی منتشره از

سوی مقامات دولتی وقت که با برداشتهای یکطرفه زمامداران وقت، بدون پرداختن به ریشه قضیه، صرفاً آن را به تجاسر افسران و تحریک و دسیسه بیگانگان نسبت داده‌اند، مقالات مندرج در مطبوعات چپ و راست، دفاعیات چند تن از افسران دستگیر شده در دادگاه نظامی، کتابهایی که به وسیله تنی چند از دست‌اندرکاران این حادثه نوشته شده است از جمله سرگرد سابق مرحوم احمد شفایی که پس از ۳۷ سال اقامت در شوروی در سال ۱۳۶۳ به ایران بازگشت. سروان سابق ابوالحسن تفرشیان که روزگاری دراز از ۱۳۲۶ تا ۱۳۴۲ را در زندان گذراند و پس از آزادی برای دیدن تنها دختر خود به آلمان شرقی رفت و سپس به ایران بازگشت و اخیراً فوت کرد، کتاب معروف کژراهه اثر احسان طبری، و نیز اثر انتقادی دکتر کریم کشاورز موسوم به متهم می‌کنم و یادداشتهای ایرج اسکندری. در این راستا با عده‌ای از مطلعین نیز گفتگوهای داشته‌ایم که توضیحات ایشان روشنگر زوایا و نکات مبهم بوده است.

بر این منابع، یادداشتهای یک شاهد غیرمعروف ماجرا: «جمال‌الدین طبری» افزوده می‌شود که همه وقایع گنبد قابوس را به چشم دیده است و ما نمی‌دانیم او کیست اما از مطالعه نوشته‌اش درمی‌یابیم که در سمت کارمندی یا درجه‌داری در یکی از ادارات دولتی گنبد قابوس شاغل بوده و در تاریخ ۲۴ تا ۲۹ مرداد ۱۳۲۴ توانسته شاهد رویدادها باشد و دیده‌های خود را بیطرفانه و به زبانی ساده به رشته تحریر درآورد. همچنین مدافعات ستوان یکم احسانی - که پس از واقعه گنبد دستگیر شد -، در دادگاه نظامی و اظهارات سروان یوسف مرتضوی و استوار کیانی که هر دو پس از وقایع آذر ۱۳۲۵ محاکمه و محکوم و تیرباران شدند و گفته‌های آنان در جراید وقت به چاپ رسید، مورد استفاده قرار گرفته است.

لازم به یادآوری است که آقای ستوان یکم سابق احسانی زنده است و در ایران اقامت دارد اما دسترسی به وی، علی‌رغم شماره تلفنی که در اختیار نگارنده بود، میسر نشد. راهنمائیهای استاد گرانقدر جناب آقای دکتر عنایت‌الله رضا دوست عزیز اینجانب در بسیاری از موارد، پاره‌ای از مبهماتی را که در سر راه این تحقیق وجود داشت رفع کرد.